

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایش حضرت امام درباره ی حدیث شرط بود. آن مواردی که به نظر می رسید که شرط در قراردادهای ابتدائی به کار رفته است را امام تقریباً مثل مشهور جواب دادند و نشان دادند که شرط یا در تعلیق به کار رفته است که معنای دوم شرط است و یا در ضمنی به کار رفته است و یا نهایتاً از باب مجاز و مشاکله مواردی از استعمال شرط را داریم که قرائن مجاز هم در آن ها وجود داشت. این ها را تحلیل کردیم. بعد از آن، برگشتیم سراغ تحلیل "المومنون عند شروطهم" و عرض کردیم که امام نشان دادند که اگر ما شرط را بر قرار ابتدائی هم صادق بدانیم باز هم بیع را نمی گیرد. چون فرض این است که شرط الزام والتزام است و بیع مفهوماً الزام و التزام نیست. بعد فرمودند بله! اگر کسی شرط را مطلق قرار یا قرار مستتبع بداند - که ما این ها را بحث کرده بودیم و قبول هم کرده بودیم - آن موقع می شود بر بیع صادق باشد. با آن تحلیل هایی که کردیم. لذا امام نتیجه می گیرند که این که آقایان مسلم می گیرند که اگر شرط شامل قراردادهای ابتدائی شود، بیع و معاطاة را حتماً می گیرد، دلیلی بر آن نیست و غلط است. تا این جا مطلب روشن بود و فرمایشات ایشان هم در راستای فرمایشات مشهور و آن تحلیل هایی که ما عرض کردیم بود.

رسیدیم به این دو سه نکته ی پایانی فرمایش ایشان که این ها برای ما مهم بودند. ایشان می فرمایند بله! ممکن است که کسی بگوید من شرط را الزام و التزام و آن هم الزام و التزام ضمنی می دانم. منتهی چه اشکالی دارد که در حدیث شرط، از باب مناسبت حکم و موضوع الغاء خصوصیت کنم؟! بحث ما به این جا رسید. تمرکز بحث ما با امام سر این نکته است. عرض هم کردم که امام یک وعده ای داده اند که باید امروز ببینیم که آیا این وعده را محقق می کنند یا نه؟

توضیح الغاء خصوصیت:

خلاصه ی فرمایش ایشان این می شود که درست است که خود شرط یعنی قرار ضمنی نه قرار مستتبع الزام و نه مطلق الزام، بلکه الزام ضمنی است. اما مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می کند که من از این ضمن الغاء خصوصیت کنم و قائل به مطلق الزام شوم. بلکه از مطلق الزام الغاء خصوصیت کنم و قائل به مطلق جعل و قرار شوم. اگر بتوانم این دو الغاء خصوصیت را ملتزم شوم و از الزام ضمنی دست بردارم و سراغ مطلق الزام بروم و بعد یک پله ترقی کنم و بروم سراغ مطلق قرار و جعل کار درست می شود. چطوری؟ از باب مناسبت حکم و موضوع. ایشان مثال می زنند و می گویند شما در ادله ی شکوک دارید که اگر رجلی شک بین ثلاث و اربع کرد، فلان حکم را دارد. خب فقهاء می گویند که این رجل، خصوصیتی ندارد. از امام معصوم علیه السلام سوال می کنند که رجل یشک فی فلان و فلان، مرأه هم باشد همین طور است. ایشان می فرمایند که الغاء خصوصیت یعنی چیزی که وقتی دست عرف دادید، عرف خصوصیت را از آن می اندازد. خصوصیت رجولیت در آن مورد می

افتد. هر انسانی که شک بین ثلاث و اربع کند همان حکم را دارد. چه رجل باشد و چه مرأه باشد. این الغاء خصوصیت است. ایشان می خواهد بفرماید که این جا یک حکمی وجود دارد که وقتی آن را به عرف القاء می کنید عرف می گوید این حکم اختصاصی به الزام ضمنی ندارد و در مطلق الزام هم درست است. کما این که اختصاصی به الزام ندارد و در مطلق قرارها مومن همان حکم را دارد. حالا حکم را باید تعیین تکلیف کنیم که چیست. ایشان می فرماید که یک حکمی وجود دارد که وقتی سراغ شرط می رود، می بینید که از شرط الغاء خصوصیت می شود. اصل قرار از آن در می آید. تعبیر ایشان این جا این است:

نعم لا یبعد...

یعنی از باب مناسبت حکم و موضوع عرف از این روایت می فهمد که آن حکم با مطلق جعل و قرار مناسبت دارد.

خب الان داریم ادله ی صحت معاطاة را بحث می کنیم و بعد از آن باید سراغ ادله ی لزوم معاطاة برویم. عرض کردم که در ادله ی لزوم، حدیث شرط را همه آورده اند و در ادله ی صحت بعضی ها آورده اند مثل امام، اما شیخ و محقق خوئی نیآورده اند. امام در بحث ادله ی لزوم باز همین نکته را آن جا تذکر می دهد و می گوید:

تقدم عدم ثبوت صدق الشرط علی القرار الابتدائی و علی فرض شموله فشموله لمثل البیع و سائر العقود محل اشکال بل الظاهر عدم صدقه علیه...

همان چیزهایی که قبلاً گفته ایم را این جا هم می گویند.

نعم! لا یبعد القول بالغاء الخصوصية عرفاً و بمناسبة الحكم و الموضوع عن الشروط الضمنية و اسراء الحكم إلى البدویة بل إلى مطلق القرار فیشمل الحكم للعقود و الشروط الابتدائية...

توضیحاتی در باب عبارت "علی تأمل":

عرض شد که چه در این جا و چه در آن جا، یک تاملی دارند. آن جا عبارتشان "علی تأمل" است. در باب وجه این تامل دو نکته را باید توجه کنید.

نکته ی اول این است که اگر ما گفتیم در "المومنون عند شروطهم" شرط دو معنا دارد و یک معنایش تعلیق است و یک معنایش الزام است. آیا این الغاء خصوصیت از معنای اول درست است؟ که امام هم الان از معنای اول الغاء خصوصیت کرد. یعنی گفت از الزام ضمنی، ضمنیت را بردارید می شود مطلق الزام و بعد از الزام دست بکشید و سراغ جعل و قرار بروید. خب این الغاء خصوصیت از یک معنای شرط می شود حال آن که شرط دو معنای حقیقی و عرفی داشت! من اول باید معنای اول را در حدیث شرط احراز کنم بعد دنبال الغاء خصوصیت بروم. آیا وجه تامل این است؟

تعیین موضوع در حدیث شرط:

امام می فرمایند خیر! ما این جا مشکلی نداریم. لذا تحلیل ما در مورد الغاء خصوصیت همه اش سر همان معنای اولی که شیخ فرمود یعنی الزام و التزام متمرکز شد. منتهی ما گفتیم ضمنی و بعد هم الغاء خصوصیت کردیم. اشکالی نداریم. چرا اشکالی نداریم؟ چون قبلا در تحلیل حدیث شرط - در تحلیل حدیث شرط نه عنوان شرط، دقت کنید. تمام تمرکز عرض من سر این جمله است. به نظر من امام این مساله را منظم حل کرده است و آن اشکالی که به بقیه وارد است به ایشان در این جا وارد نیست - عنوان شرط در روایات ما مختلف به کار رفت. یک جا شرط در تعلیق به کار رفت مثل روایت بریره یا روایت امیرالمومنین علیه السلام. یک جا شرط ضمنی بود مثل "و شرطی لک ألا أعود" در دعای توبه. مثل همین روایات مهور که دیروز بررسی کردیم. گفتیم این ها ظاهر در این است که این ها ضمن عقد است یا عقد مبنی بر آن است که در قوه ی ضمانت است یعنی مقاوله ای صورت گرفته و اثرش در فضای عقد هست. به این طریق، ضمنی معنایش کردیم. خلاصه آن که می شود یک جا ضمنی معنایش کرد و یک جا تعلیق معنایش کرد. این ها اشکالی ندارد. خود کلمه ی شرط در روایات مختلف به کار رفته است. اما الان بحث ما سر کلمه ی شرط نیست. بلکه بحث ما سر شرط در روایت "المومنون عند شروطهم" است. آیا در این روایت هم از بین این دو احتمال، ما مردد هستیم آن طور که شیخ مردد شد؟ یادتان هست که شیخ وقتی سر حدیث شرط رسید گفت این جا سه احتمال هست که دو تا معنای حقیقی بود و یک معنایش هم معنای مجازی بود که شرط به معنای مشروط است.

تعبیر امام قبل از ورود به روایت این بود که اگر شرط دو معنای حقیقی داشت و این دو معنای حقیقی، جامع نداشتند - که این ها را ما ثابت کردیم - آن موقع آیا در مقام استعمال می شود هر دوی این ها را اراده کرد که استعمال در اکثر از یک معنا بشود؟ عده ای می گفتند استحاله دارد. امام می گفتند این استحاله ندارد اما عرفی نیست. استعمال در اکثر، مستحیل نیست اما عرفی هم نیست. لذا اگر شرط دو معنا دارد که یکی الزام و التزام است و یکی تعلیق است و یکی از این ها حدیثی است و یکی دیگرش، غیر حدیثی است و جامعی هم بین این ها نیست، آن موقع باید عرفا یک معنا را اراده کنیم. کدام معنا را؟ حرف ایشان این است که الغاء خصوصیت من در این فضا است. در این فضا دارم بحث می کنم که دو معنا دارم که جامعی ندارند و یکی از این ها را عرفا می خواهم، حالا آن که در روایات و مطابق فهم اهل بیت علیهم السلام است، الزام و التزام است. حرف ایشان همین است. می گویند در روایات "المؤمنون عند شروطهم" ائمه ی اطهار سلام الله علیهم، هر جا به کار برده اند، الزام به کار برده اند. لذا ما در این که از این دو معنا، معنای اول مراد است مشکل نداریم. بعد از احراز معنای اول، نوبت به الغاء خصوصیت می رسد. منتهی این فرمایششان در بیع، پراکنده است. تعبیرشان این جا این است:

ثم مع عدم جامع بینهما لا یحمل قوله صلی الله علیه و آله المؤمنون عند شروطهم علی المعنین إماما لعدم امکانه كما قالوا - که می گویند استعمال در اکثر محال است - أو لعدم الحمل علیه إلا مع القرینة لکونه خلاف المتعارف فلا بدّ و أن یراد منه أحد معینین و قد دلّت النصوص علی إرادة المعنی الاوّل منه.

نصوص ما نشان می دهند که در کاربردهایش در روایات ما معنای اولش اراده شده است. لذا وقتی ما می رسیم به مساله ی الغاء خصوصیت دیگر مشکلی نداریم. می گوییم معنای اول مسلم است. معنای اول الزام ضمنی است و می توانیم الغاء خصوصیت کنیم.

و لا دلالة علی إرادة الثانی...

در نصوص ما تعلیق نیست. توجه کنید که تعلیق در معنای شرط هست. شرط در روایات مختلف بعضا در تعلیق به کار رفته است و خود امام به این فتوی داده اند اما در "المومنون عند شروطهم" نیست.

إلا توهم دلالة بعض الروایات...

إلا این که کسی در بعضی جاها توهم تعلیق کند. اما ما در "المومنون عند شروطهم" زیر بار تعلیق نمی رویم.

اگر این طور شد آن موقع این الغاء خصوصیتی که ایشان در بیع در دو جا روی آن تمرکز دارند هم در مساله ی صحت و هم در مساله ی لزوم، با "المومنون عند شروطهم" می گویند "لا یبعد"؛ این اشکال به آن وارد نیست.

بله! اگر کسی این فتوای امام را نپسندد و بگوید ما در روایات وارده از ائمه ی اهل البیت علیهم السلام داریم جایی که "المومنون عند شروطهم" در تعلیق به کار رفته است اشکال وارد است.

اگر این طوری باشد آن موقع "علی تأمل" به کجا بر می گردد؟ به این جا بر می گردد که ما اول باید حکم را بفهمیم که حکم تکلیفی است یا وضعی یا هر دوست؟ ما داریم یک حکم تکلیفی این جا می کنیم؟ که نظر مبارک مرحوم آقای خوئی این بود. یا داریم یک حکم وضعی می کنیم یا هر دو را داریم؟ بعد مناسبت حکم و موضوع را در فضای حکم تکلیفی تحلیل می کنیم؟ که از ضمنیت بلکه از الزام الغاء خصوصیت کنیم و با مطلق جعل و قرار کار کنیم؟ و بگوییم عرف این طوری می فهمد؟ یا این که مساله ی وضع است؟

ذکر توضیح مرحوم مروج در باب عبارت "علی تأمل" و رد آن:

انصاف مساله این است که مناسبت حکم و موضوع در حکم تکلیفی روشن است. چون بعضی ها خواسته اند "علی تأمل" را این طوری معنا کنند - حالا تکلیف و وضعی اش را امام تحلیل خوبی دارند که بعدا عرض می کنم - مثلا مرحوم آقای مروج این را دارند که الغاء خصوصیت مناط می خواهد. یعنی شما باید احراز کنید این ضمنیت در مناط دخالت ندارد و مناط اعم است. این را باید احراز کنید تا قیاس نشود. بعد ایشان گفته اند اعمیت مناطش اول کلام است.

در صورتی که واقع مساله این است که اگر فهم ما از "المؤمنون عند شروطهم" لزوم تکلیفی بود مناسبت حکم و موضوع در آن روشن است که حالا آن فرمایش آقای خوئی است و فرمایش بدی هم نیست. ما باید ببینیم که بالاخره آیا می شود هر دو تا را درست کرد؟

اما اگر سراغ لزوم وضعی رفتیم در لزوم وضعی شما باید از مومن و مسلم الغاء خصوصیت کنید. چون شما در لزوم وضعی می خواهید بگویید که شرط لازم است، بیع و عقد لازم است چه مسلم باشد و چه غیر مسلم! اگر در فضای لزوم وضعی کار کردید و خواستید از عنوان مومن و مسلم الغاء خصوصیت ایمان و اسلام کنید. یا در واقع صحت این معاطاة را یا لزوم معاطاة را، لزوم این عقد را یا صحت این ایقاع را، چه این عقد و ایقاع را مومنی ایجاب کند یا کافری ایجاب کند. شما باید اول در فضای حکم وضعی از این خصوصیت اسلام و ایمان الغاء خصوصیت کنید. اگر از این ها الغاء خصوصیت کردید آیا آن موقع فهم عرفی راه می دهد به این که در مطلق جعل و قرار این خصوصیت وجود دارد؟ آن هایی که می گویند مومن باید در مطلق قرار و جعل هایش التزام داشته باشد، ملزم باشد به رعایت مطلق جعل و قرارهایش، خب این ها که از ایمان الغاء خصوصیت نمی کنند! حکم را تکلیفی می گیرند، از ایمان و اسلام الغاء خصوصیت نمی کنند، مناسبت حکم و موضوع به آن ها راه می دهد که با مطلق جعل و قرار کار کنند. الزام مومن است، الزام مسلم است به این که به مطلق جعل و قرار، وفاء کند.

اما اگر سراغ حکم وضعی رفتید و معنایش این باشد که صحتی را و لزومی را برای مطلق جعل و قرارها، چه مسلم باشد و چه کافر قائل هستید. خب این انصافا گرفتاری دارد. لذا حق مساله این است که این تامل ناظر به این است که شما از این روایت دو حکم به دست می آورید و راه دارد که یک حکمش را - یعنی همان الزام تکلیفی را - معلق بر اسلام و ایمان کنید؛ و در یک حکم دیگرش - یعنی حکم وضعی اش - خصوصیت اسلام و ایمان را بنینید از یک طرف و از طرف دیگر هم

صحت و لزومش را به مطلق جعل و قرارها تسری بدهید. این مساله به کیفیت استفاده ی از این حکم بر می گردد.

اشاره ای به یک احتمال دیگر در حدیث شرط:

امام اولایک تحلیلی در مورد کیفیت این استفاده دارند و ثانیاً یک بحثی هم سر این دارند که این قاعده ای که از این جا به دست می آید آیا ارشاد به قاعده ی عقلاء است یا تاسیس یک قاعده ی جدید است؟ این دو تا را هم ان شاء الله تتمه اش را بررسی کنیم. انصافاً بررسی خوبی است که تکلیف آن فرمایش محقق خوئی هم درباره ی تکلیف معلوم شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.